

مراعات نظیر

(۱) **ارغوان** جامِ عقیقی به **سمن** خواهد داد
چشم **نرگس** به **شقایق** نگران خواهد شد
«حافظ»

(۲) **مجنون** رخ لیلی چون **قیس** بنی عامر
فرهاد لب شیرین چون **خسرو** پرویزم^۱
«سعدی»

(۳) **مزرع** سبزه فلک دیدم و **داس** مه‌نو
یادم از **کشته‌ی خویش** آمد و **هنگام درو**
«حافظ»

(۴) ز خاک من اگر **گندم** برآید
از آن **گرنان** پزی مستی فزاید
خمیر و **نانب** دیوانه گردد
تنورش بیت مستانه سراید
«مولوی»

(۵) شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی **پای** رفتنم نماند. **سربنهادم** و شتربان را گفتم: **دست**
از من بدار.
«سعدی»

* در بیت اول دقت کنید؛ از مجموعه‌ی گل‌ها، نام کدام گل‌ها را می‌بینید؟ ارغوان، سمن، نرگس و شقایق نام گل‌هایی است که در بیت آمده‌اند. گویی هریک نام دیگری را که

۱ - در این بیت، آرایه‌های دیگری چون «ابهام تناسب» و «تلمیح» وجود دارد که در درس‌های بعد با آنها آشنا خواهید شد.

نظیر و هم جنس آنان بوده، به یاد شاعر آورده است. زیبایی و تناسبی که در بیت احساس می‌شود، از این نام‌ها پدید می‌آید.

* شاهد دوم را بخوانید؛ هرمصرع، داستان عاشقانه‌ای را به یاد شما می‌آورد. نخستین مصرع نام «مجنون، لیلی و قیس بنی عامر» را دربردارد. مجنون لقب قیس بنی عامر است که عاشق لیلی است و داستان لیلی و مجنون سرگذشت دل‌دادگی این دو است. در مصرع دوم، فرهاد، شیرین و خسرو پرویز قهرمانان داستان خسرو و شیرین اند. تناسبی که در مصرع اول و دوم احساس می‌شود، از آن‌جاست که نام‌هایی که در هر مصرع آمده‌اند، نام قهرمانان یک داستان است و این تناسب، زیبایی می‌آفریند.

* در بیت سوم، واژه‌های مزرع، داس، کشته و درو چیزهایی هستند که در کار کشاورزی با هم به کار می‌روند و هریک جزئی است از یک کل که در کنار هم به کار رفته‌اند؛ بی آن که در نگاه اول این ارتباط و همراهی آشکار باشد. موسیقی معنوی بیت نیز که از عوامل زیبایی آن است، از این تناسب‌ها برمی‌خیزد.

* آیا در مثال چهارم واژه‌هایی را می‌بینید که با هم تناسب داشته باشند؟ گندم، نان، خمیر، نانبا و تنور واژه‌هایی هستند که با هم تناسب دارند. ظهور این واژه‌ها در بیت بی‌سبب نیست. تناسب و ارتباطی که این واژه‌ها به سبب ملازمت با یک‌دیگر دارند، دلیل حضور آن‌ها در بیت است. هریک از واژه‌ها از طریق تداعی، واژه‌های همراه خویش را به ذهن شاعر فرا می‌خوانند و موسیقی معنوی بیت ناشی از تناسب این واژه‌هاست.

* در مثال پنجم، نام کدام اعضای اندام آدمی آمده است؟ پای، سر، دست از مجموعه‌ی اندام‌های آدمی است. هنر سعدی در این است که به این تناسب عنایت دارد و می‌خواهد این سه واژه را با هم بیاورد ولی ترکیب کلام او به قدری نیکوست که هیچ واژه‌ای نمی‌تواند جانشین این کلمات گردد. این آرایه که هنر آن ایجاد تناسب معنوی — از هر جهت — در اثنای کلام است، **مراعات نظیر** نام دارد.

مراعات نظیر: آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه است که با هم تناسب دارند. این تناسب می‌تواند از نظر جنس، نوع، مکان، زمان، همراهی و... باشد.

مراعات نظیر سبب تداعی معانی است. این آرایه موجب تکاپوی ذهن می‌شود در جست‌وجوی هم‌زاد و هر نوع تناسب به شرط آگاهی می‌تواند یادآور این هم‌زاد باشد. مراعات نظیر بیش از هر آرایه‌ی دیگری در شعر و نثر فارسی به کار رفته است.

خودآزمایی

– در شعرها و عبارت‌های زیر، آرایه‌ی مراعات نظیر را مشخص کنید.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

«سعدی»

شعاع آفتابیم من، اگر در خانه‌ها گردم

عقیق و زرّ و یاقوت، ولادت زآب و طین دارم

«مولوی»

دردی است درد عشق که هیچش طیب نیست

گردردمند عشق بنالد، غریب نیست

«سعدی»

حافظ از بادخزان در چمن دهر مرنج

فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست

«حافظ»

سرِ نِیزه و نامِ من مرگِ توست

سرت را بباید زتن دست شست

«فردوسی»

هرکو نظری دارد با یارِ کمانِ ابرو

باید که سپر باشد، پیش همه پیکان‌ها

«سعدی»

یکی گردیم در گفتار و در کردار و در رفتار

زبان و دست و پایک کرده خدمتکار هم باشیم

«فیض»

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت

برآید که ما خاک باشیم و خشت

«سعدی»

سرمن مستِ جمالت، دل من رامِ خیالت

گهر دیده نشارکف دریای تو دارد

«مولوی»

تلمیح

- (۱) ما قصه‌ی **سکندر** و **دارا** نخوانده‌ایم
از ما به جز حکایت **مهر** و **وفا** می‌پرس
«حافظ»
- (۲) گفت آن **یار** کز **وگشت سردار بلند**
جرمش این بود که اسرار **هویدامی** کرد
«حافظ»
- (۳) به **تولای تو در آتش محنت چو خلیل**
گویا در چمن **لاله** و **ریحان** بودم
«سعدی»
- (۴) **بیستون کندن فرهاد** نه کاری است شگفت
شور **شیرین** به سر هر که **فتد**، **کوه کن** است
«همای شیرازی»
- (۵) **جانم ملول گشت ز فرعون** و **ظلم** او
آن **نور روی موسی** **عمرانم** آرزوست
«مولوی»
- * در شاهد نخست، شاعر با آوردن دو نام اسکندر و دارا به ماجراهای نبرد اسکندر مقدونی و داریوش سوم پادشاه هخامنشی اشارتی دارد و این اشارت، برای کسی که از آن آگاه باشد، این دانسته‌ی تاریخی را به یاد می‌آورد. تداعی این رویداد که موسیقی معنوی بیت بدان وابسته است، ذهن را به تلاش و امیدوار و سبب کسب لذت ادبی می‌گردد. در مصراع دوم، «مهر و وفا» بیش‌تر یادآور عشق و دوستی است اما نام داستانی نیز بوده است. داستانی عاشقانه که قهرمانانش «مهر» و «وفا» نام داشته‌اند و کسی که این اشاره‌ی باریک و لطیف را بداند، از بیت بیش‌تر لذت خواهد برد.

* مثال دوم یادآور ماجرای بر دار کردن حسین بن منصور حلاج، عارف مسلمان ایرانی است که بی آن که سخن وی فهم شود، در سال ۳۰۹ هـ. ق. در بغداد کشته و سوزانده شد. اشاره‌ی شاعرانه‌ی حافظ، چنین داستان پرماجری را برای خواننده تداعی می‌کند و او از این تداعی لذت می‌برد.

* می‌دانیم که حضرت ابراهیم را در مبارزه علیه بت پرستی، به دستور نمرود به آتش می‌افکنند و به فرمان خدا، آتش بر وی گلستان می‌شود. در بیت سوم، شاعر به این نکته اشارتی دارد. آن کس که ماجرای حضرت ابراهیم و مبارزات او را می‌داند، این اشاره‌ی شاعر، تمامی آن ماجرا را برایش تداعی می‌کند و سبب لذت او می‌گردد.

* داستان فرهاد و شیرین یکی از بخش‌های داستان «خسرو و شیرین» است. فرهاد که سنگ تراشی ماهر است، با شیرین روبه‌رو می‌شود و یک دل نه صد دل شیفته‌ی او می‌گردد. ظهور این رقیب صادق و پاکباز، خسرو را به چاره اندیشی وا می‌دارد. خسرو بعد از آن که نمی‌تواند با زور زر، حریف فرهاد شود، او را به دام تزویر خویش می‌کشد و شرط وصال شیرین را کندن راهی در کوه بیستون قرار می‌دهد. فرهاد به نیروی عشق به کوه‌کنی می‌پردازد. خبرچینان خسرو را خبردار می‌سازند که اگر فرهاد بدین‌سان پیش رود، راهی در کوه باز می‌کند و خسرو باید دست از شیرین بدارد. خسرو به تدبیر مکاران، عجزه‌ای را به نزد فرهاد می‌فرستد و او را با خبر دروغ مرگ شیرین می‌کشد. خواننده‌ای که از این داستان آگاه است، وقتی با این بیت روبه‌رو می‌شود، با دیدن کلمه‌ی بیستون تمام ماجرا را به یاد می‌آورد. این یادآوری منشأ لذتی است که از شنیدن بیت احساس می‌شود.

* مثال آخر، حاوی اشارتی است به داستان مبارزه‌ی حضرت موسی (ع) با فرعون که به فرمان خدا انجام شد. شاعر با این اشاره‌ی کوتاه تولد حضرت موسی (ع)، بزرگ شدن او، فرار او از مصر، چوپانی برای حضرت شعیب (ع)، برانگیخته شدن موسی به پیامبری، معجزات او، بازگشت او به مصر، مبارزه با فرعون، مبارزه با ساحران و ... را به یاد می‌آورد و این همه تداعی، تنها به یاری چند واژه صورت می‌گیرد که در پس آن دانسته‌ای تاریخی، اساطیری، فرهنگی و ... نهفته است. این اشارت شاعرانه را **تلمیح** می‌خوانند.

تلمیح: اشاره‌ای است به بخشی از دانسته‌های تاریخی، اساطیری و... . ارزش تلمیح به میزان تداعی‌ای بستگی دارد که از آن حاصل می‌شود. هر قدر اسطوره‌ها و داستان‌های مورد اشاره لطیف‌تر باشند، تلمیح تداعی لذت بخش‌تری را به وجود می‌آورد. لازمه‌ی بهره‌مندی از تلمیح، آگاهی از دانسته‌ای است که شاعر یا نویسنده بدان اشاره می‌کند. تلمیحات گاه مانند مثال اول و آخر، مراعات نظیر نیز هستند.

خودآزمایی

– در بیت‌ها و عبارات‌های زیر، آرایه‌ی تلمیح را مشخص کنید و دانسته‌ی مورد نظر را در دو سطر توضیح دهید.

میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد؟
«سعدی»

مرا شکرمنه و گل مریز در مجلس

شرمی از مظلومه‌ی خون سیاوشش باد
«حافظ»

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود

من چرا مُلک جهان را به جوی نفروشم؟
«حافظ»

پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت

پوردستان جان ز چاه نابرا در نخواهد بُرد
«مهدی اخوان ثالث»

ای پریشان‌گوی مسکین، پرده دیگر کن

گریان به تازیانه‌ی افراسیاب رفت
«فریدون مشیری»

این مه، که چون منیژه لب چاه می‌نشست

که لاله می‌دمد از خون دیده‌ی فرهاد
«حافظ»

ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم

چو گل گر خرده‌ای داری، خدا را صرف عشرت کن

که قارون را غلط‌ها داد سودای زر اندوزی
«حافظ»

— درویشی را دیدم سربرآستان کعبه نهاده همی نالید که : یاغفور، یارحیم، تودانی که از ظلوم
جهول چه آید.

«سعدی»

— یوسف صدیق (ع) درخشک سال مصر سیر نخوردی تا گرسنگان فرامش نکند.

«سعدی»



درس ۲۱

تضمین

(۱) چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
شیوهی **جَنَاتُ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** داشت
«حافظ»

(۲) چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد،
«میازار موری که دانه‌کش است»
که جان دارد و جان شیرین خوش است»

(۳) درویش بی‌معرفت نیار آمد تا فقرش به کفر انجامد؛ **كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا**.
«سعدی»

* به مصراع دوم اولین بیت دقت کنید؛ شاعر بخشی از آیهی هشتم سورهی البینه (۹۸) را در کلام خویش عیناً به کار برده است.^۱ او ضمن آن که در بیان مقصود خویش از این آیه استفاده کرده، با ایجاد تنوع در کلام سبب شده است که ذهن به وادی دیگری پای نهد؛ یعنی، به دنیای قرآن روی آورد و با دیدن این آیه، آنچه از قرآن و بهشت و... می‌داند در خاطرش تداعی شود و به سبب همین نکته از این بیت بیش‌تر لذت ببرد.

* در شاهد دوم، سعدی بیتی را عیناً از فردوسی در سخن خویش آورده و خود با ذکر نام فردوسی به این نکته اشاره کرده است. او توانسته است با استفاده از این بیت، سه کار را هم زمان انجام دهد:

الف - مقصود خویش را به بهترین نحو ادا کند.

ب - با ایجاد تنوع در ذهن خواننده سبب التذاذ بیش‌تر وی شود.

پ - به اطلاع و آگاهی خویش از فردوسی و اثر ارزشمند او، شاهنامه، به‌طور غیرمستقیم اشاره کند.

این کار یعنی استفاده‌ی شاعر از آیهی قرآن، مصراع یا بیت شاعر دیگر و... **تضمین** خوانده می‌شود.

* در آخرین شاهد، سعدی بخشی از یک حدیث را به عینه در کلام خویش آورده و به اصطلاح، آن را تضمین کرده است. ارزشمندی این تضمین، ایجازی است که در آن وجود دارد. او توانسته است با استفاده از این حدیث - که پنج واژه بیش‌تر ندارد - ارتباط فقر را با ترک ایمان به بهترین وجه نشان دهد؛ در حالی که این نکته در صدها شعر و مقاله هم نمی‌گنجد.

علاوه بر این، تنوعی که خواننده از این کار احساس می‌کند، سبب التذاذ ادبی اوست و آگاهی او را از معارف اسلامی نیز نشان می‌دهد.

۱ - آوردن آیهی قرآن یا حدیث در سخن، «اقتباس» و «درج» نیز خوانده شده است.

تضمین^۱: آوردن آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در
 اثنای کلام تضمین گویند. تضمین با ایجاد تنوع، سبب التذاذ خواننده می‌شود.
 پدید آورنده‌ی ایجاز در کلام است و آگاهی شاعر را از موضوعات مختلف
 نشان می‌دهد.
 هر قدر تضمین طبیعی‌تر باشد، هنری‌تر است.

خودآزمایی

– در شعرها و جمله‌های زیر، آرایه‌ی تضمین را بیابید و مورد تضمین شده را تعیین کنید.

چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم
 همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
 که لسان غیب خوش‌تر بنوازد این نوا را
 به پیام آشنایی بنوازد آشنا را
 («شهریار»)

گفت: غالب اشعار او (سعدی) در این زمین به زبان پارسی است. اگر بگویی به فهم نزدیک‌تر
 باشد. کَلَّمَ النَّاسَ عَلٰی قَدْرِ عُقُولِهِمْ.
 («سعدی»)

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم
 کز نسیمش بوی جوی مولیان آیدهمی
 («حافظ»)

– موسی (ع) قارون را نصیحت کرد که أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ.

بهر این فرمود رحمان ای پسر
 کُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنِ اِيْ پسر
 («مولوی»)

۱ – اگر شاعر یا نویسنده‌ای مثلی را که پیش از وی رواج داشته در اثنای سخن خود بیاورد، بهتر و
 منطقی‌تر آن است که تضمین خوانده شود؛ مانند:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز
 که ایزد در بیابانت دهد باز
 («سعدی»)

که مصراع اوّل آن مثلی بوده است که قبل از سعدی رواج داشته و در قابوس‌نامه نیز آمده است.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی

«رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

زینهار از قرین بد، زینهار

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

ور باورت نمی کند از بنده این حدیث

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

«دکتر شفیعی کدکنی»

وقنارینا عذاب النار

«سعدي»

کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم

از گفته‌ی «کمال» دلیلی بی‌اورم

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟

«حافظ»



تضاد

- (۱) گفתי به غمم **بنشین** یا از سرجان **برخیز**
فرمان برمت جانا، **بنشینم** و **برخیزم**
«سعدی»
- (۲) **شادی** ندارد آن که ندارد به دل **غمی**
آن را که نیست عالم غم، نیست عالمی
«استادهمایی»
- (۳) تو نه مثل آفتابی که **حضور** و **غیبت** افتد
دگران **روند** و **آیند** و تو هم چنان که هستی
«سعدی»

(۴) بار فراق دوستان بس که نشسته بر دلم

می‌رود و نمی‌رود ناقه به زیر محلم

«(سعدی)»

* در بیت اول، دو فعل «بنشین و برخیز» به کار رفته است. این دو فعل از نظر معنی ضدّ یک‌دیگرند. تقابل در معنی سبب تداعی می‌شود و ذهن از این تداعی لذّت می‌برد. موسیقی معنوی بیت از مقابله این دو فعل پدید می‌آید.

* مثال دوم با چه واژه‌ای آغاز شده است؟ متضادّ این واژه چیست؟ شادی کلمه‌ای است که بیت با آن آغاز شده و غم که متضادّ آن است، در پایان مصراع آمده است. همراهی این دو واژه، ذهن را درگیر این سؤال می‌کند که این چه شادی‌ای است که از غم ناشی می‌شود و تلاش برای پاسخ دادن به این پرسش، سبب لذّت بردن خواننده از این بیت است.

* به سوّمین مثال دقت کنید؛ در این بیت چند واژه‌ی متضادّ می‌یابید؟ «حضور و غیبت» در مصراع اول و «روند و آیند» در مصراع دوم با یک‌دیگر تضاد دارند. این تضاد در کنار تشبیه پنهانی که در بیت به کار رفته، توانسته است در القای مفهوم مؤثر باشد و بر زیبایی سخن بیفزاید.

* در آخرین بیت، دو فعل از مصدر «رفتن» را می‌یابیم. این دو فعل کدام‌اند و چه

تفاوتی دارند؟

«می‌رود و نمی‌رود» فعل‌هایی از مصدر «رفتن» هستند که یکی مثبت و دیگری منفی است.

استفاده از دو فعل مثبت و منفی از مصدری یک‌سان، از تضادهای هنرمندانه و یکی

از لطیف‌ترین آن‌هاست و می‌تواند موسیقی معنوی لازم را در بیت به‌وجود آورد.

تضاد: آوردن دو کلمه با معنی متضادّ است در سخن برای روشن‌نگری،

زیبایی و لطافت آن.

تضاد قدرت تداعی دارد و از این رو سبب تلاش ذهنی می‌شود.

تضاد در شعر و نثر به‌کار می‌رود.

– در شعرها و عبارتهای زیر، آرایه‌ی تضاد را مشخص کنید.

شمع دل دمسازم بنشست چو او برخاست

افغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست

«حافظ»

ساحل افتاده گفت گر چه بسی زیستم

هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم

موج ز خود رفته‌ای، تیز خُرامید و گفت

هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم

«اقبال لاهوری»

بگویم تا بداند دشمن و دوست

که من مستی و مستوری ندانم

«سعدی»

دوهفته می‌گذرد کان مه دو هفته ندیدم

به‌جان رسیدم از آن تا به خدمتش نرسیدم

«سعدی»

نه کمال حسن باشد تُرشی و روی شیرین

همه بدمکن که مردم همه نیک‌خواه داری

«سعدی»

این‌که گاهی می‌زدم برآب و آتش خویش را

روشنی در کار مردم بود مقصودم، چو شمع

«صائب»

اگر دشنام فرمایی و گرنفرین، دعا گویم

جواب تلخ می‌زیبد لب لعل شکر خارا

«حافظ»

– سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست گردند، شرم زده نباشی.

«سعدی»

«سعدی»

— گدای نیک انجام به از پادشاه بدفرجام.

«سعدی»

— هرچه زود برآید دیر نیاید.

هرچه جز بار غمت بر دل مسکین من است

بـرود از دل مـن، وز دل مـن آن نـرود

«حافظ»

از تهی سرشار، جویبار لحظه‌ها جاری است،

چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب و اندر آب بیند سنگ

دوستان و دشمنان را می‌شناسم من، زندگی را دوست می‌دارم، مرگ را دشمن.

«اخوان ثالث»

تناقض^۱

(۱) هرگز وجودِ **حاضرِ غایب** شنیده‌ای
من در میان جمع و دلم جای دیگر است

«سعدی»

(۲) کی شود این روان من ساکن
این چنین **ساکن روان** که منم

«مولوی»

(۳) گوشِ ترحمیِ کوکز ما نظر نیوشد
دستِ غریبِ یعنی **فریاد بی صدایم**

«بیدل»

(۴) از **تهی سرشار**، جویبار لحظه‌ها جاری است. «اخوان»

* در بیت اول، «حاضر و غایب» به هم اضافه شده‌اند و غایب، صفت حاضر واقع گردیده است. آیا از نظر منطقی چنین امری ممکن است؟ مسلماً خیر؛ انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد. به تعبیر دیگر، این دو صفت متناقض‌اند؛ یعنی، وجود یکی نقض وجود دیگری است اما شاعر این دو صفت متناقض را چنان هنرمندانه در ترکیب کلام خویش به کار برده که نه تنها پذیرفتنی می‌نماید بلکه به عنوان یکی از زیباترین بیت‌های فارسی، ضرب‌المثل شده است. موسیقی معنوی بیت، از این آرایه‌ی شاعرانه – که نوعی تناقض است – پدید می‌آید. این آرایه را **تناقض (پارادوکس)** می‌نامیم.

۱ – تناقض معادل پارادوکس (Paradox) است که در فارسی به «بیان نقیضی» و «متناقض‌نما» نیز ترجمه

* در مثال دوم، واژه‌های «ساکن» و «روان» هریک دو بار به کار رفته است. این دو واژه ضدیک دیگر و به تعبیری دقیق، متناقض اند. یعنی بود یکی بدون تردید، نبود دیگری را در پی خواهد داشت اما شاعر در مصراع دوم با این دو واژه چه کرده است. «روان» را صفت «ساکن» قرار داده و هنرمندانه مخاطب خویش را اقناع کرده است که امری را که عقلاً غیرممکن به نظر می‌رسد، بپذیرد. این آرایه‌ی هنرمندانه ذهن مخاطب را درگیر می‌کند و به کاوش و امی دارد. به این ترتیب، تلاش ذهنی لذت بیش‌تری را عاید خواننده خواهد کرد.

* در مثال سوم، شما با ترکیب «فریاد بی‌صدا» روبه‌رو می‌شوید. راستی فریاد چیست؟ آیا چیزی جز صدای بلند است؟ اگر چنین است، چگونه می‌توان صدای بلند را با صفت بی‌صدایی توصیف کرد؟ اما شاعر چنین می‌کند و ما با طیب خاطر آن را می‌پذیریم. این آرایه‌ی شاعرانه، خالق موسیقی معنوی بیت است.

* در مثال چهارم، «تهی» «متمم» «سرشار» است اما این معنی از نظر منطقی پذیرفتنی نیست. می‌توان سرشار از هر چیزی بود؛ سرشار از علم، عقل و ... اما نمی‌توان سرشار از تهی بود. به روایت ساده‌تر، عقلاً و منطقاً نمی‌توان پر از خالی بود؛ چرا که با پذیرفتن یکی، حکم به طرد دیگری خواهیم داد اما در عالم خیال شاعرانه، این تناقض پذیرفتنی است. به این دلیل که بسیاری از ما، بارها این شعر را خوانده و از آن لذت برده‌ایم بی‌آن که به این نکته بیندیشیم. زیبایی این شعر تا حدی برخاسته از آرایه‌ی تناقض است که در آن وجود دارد.

تناقض (پارادوکس): آوردن دو واژه یا دو معنی متناقض است در کلام؛ به گونه‌ای که آفریننده‌ی زیبایی باشد. زیبایی تناقض در این است که ترکیب سخن به گونه‌ای باشد که تناقض منطقی آن از قدرت اقناع ذهنی و زیبایی آن نگاهد.

خودآزمایی

– آرایه‌ی تناقض را در بیت‌های زیر بیابید.

زان سوی بحر آتش گر خوانی‌ام به لطف

رفتن به روی آتشم از آب خوش‌تر است

«سعدی»

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

«حافظ»

می‌خورم جام غمی هر دم به شادی رخت

خرم آن کس کاو بدین غم شادمانی می‌کند

«سلمان ساوجی»

چنین نقل دارم زمردان راه

فقیران منعم، گدایان شاه

«سعدی»

از خلاف آمدِ عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

«حافظ»

مثال عشق پیدایی و پنهان

ندیدم همچو تو پیدا و پنهان

«مولوی»

زکوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

«حافظ»

فلک در خاک می‌غلتید از شرم سرافرازی

اگر می‌دید معراج ز پا افتادن ما را

«بیدل»